

رویکرد سیاست خارجی روسیه از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۱

احمد بخشایش اردستانی

استاد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

(تاریخ دریافت ۹۱/۹/۱۸ - تاریخ تصویب ۹۲/۳/۲۶)

چکیده

چرچیل نخست وزیر وقت انگلیس در ۱۹۳۹ چنین ابراز نمود که "اقدامات روسیه قابل پیش بینی نیست. چون روسیه معمایی است که به طور اسرارآمیزی در یک راز پیچیده است". برخی از نخبگان سیاسی ایران نیز روسیه را متحد غیرقابل اعتماد معرفی می نمایند که تا حد زیادی نشان و ترجمانی از گزاره چرچیل در فرهنگ ایرانی است. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، و تولد روسیه، اندیشه و رویکرد این کشور در بعد سیاست خارجی از سه دوره عبور نموده است. این دوره ها عبارتند از "رویکرد همکاری با غرب"، "رویکرد ادغام گرایی در غرب" و نهایتاً سیاست نگاه به شرق که در قالب "رقابت جدید" با غرب در سال ۱۹۹۹ پس از مداخله نظامی ناتو در یوگسلاوی سابق و به بازی نگرفتن روسیه در آنجا ادامه می یابد.

مقاله حاضر کنکاشی است در مورد سیاست خارجی روسیه و دوره های مختلف آن که خواهان شناسایی خود به عنوان قدرت دوم جهانی از سوی غرب می باشد. غرب و در راس آن ایالات متحده آمریکا علاقه ای به شناسایی روسیه به عنوان قدرت دوم جهان ندارد و این نقش را به رسمیت نمی شناسد.

واژگان کلیدی: روسیه، پوتین، سیاست نگاه به شرق، ادغام گرایی در غرب، رقابت جدید

مقدمه

نگرش جدید حاکم بر سیاست خارجی روسیه جدید را باید ادامه همان « اندیشه سیاست خارجی» دوران گورباچف دانست. به نظر می رسد با کنار گذاشتن کامل ایدئولوژی کمونیستی و نقش جهانی شوروی، سیاست خارجی مسکو دچار تحولی اساسی گردید. از ایوان مخوف تا پترکبیر و از کاترین تا لنین و استالین، پارادایم دولت سازی روسیه همواره در بردارنده سه عنصر اساسی بوده است این سه عنصر عبارتند از: برتری اهداف امنیت ملی و سیاست خارجی بر توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در داخل؛ یک جزء قوی و گاه غالب موعودگرایی ایدئولوژیک (از روسیه به عنوان «روم سوم» تا پان اسلاویسم و نهایتاً «سوسیالیسم جهانی»)

با تفکر جدید سیاست خارجی گورباچف و به ویژه در سالهای نخست پس از فروپاشی، به نظر می رسد که در تمام این عناصر تجدید نظر صورت گرفته باشد. این نخستین بار پس از سال ۱۹۱۴ بود که روسیه خود را در جنگ واقعی، سرد و یا طبقاتی با هیچ کشور یا نظامی نمی دید. حتی در سند تدبیر سیاست خارجی فدراسیون روسیه که از سال ۱۹۹۲ بر روی آن کار شد و در ۲۵ ژانویه ۱۹۹۳ از سوی وزارت خارجه به کمیته امور بین الملل و روابط اقتصادی خارجی دوما ارائه شد، از نه مورد منافع حیاتی روسیه، فقط یک مورد آن به جهان خارج مربوط بود و حتی آن هم جنبه دفاعی داشت. سیاست خارجی روسیه، به وسیله منافع ملی شکل می گرفت و ایدئولوژی در آن جایی نداشت. به قول کوزیرف: «رقابت ایدئولوژی ها پایان یافته و زمان رسیدگی به نیازهای روسیه فرا رسیده است.»

منافع حیاتی روسیه را نه جزمها و دگم های ایدئولوژیک، بلکه منافع ملی اساسی شکل خواهد داد. از سوی دیگر، به نظر می رسد که سنت چهارصد ساله گسترش امپراتوری به فراموشی سپرده شده است و سرانجام این که، کاهش عمده ای در مخارج نظامی داده شد، به طوری که بودجه ارتش در سال ۱۹۹۲ به ۳۸ درصد آن در سال

۱۹۹۱ و سطح مخارج سلاح های متعارف در این سال به چهار برابر کمتر از سال پیش رسید. همچنین هزینه های دفاعی تنها پنج درصد تولید ناخالص داخلی بود. این موضوع زمانی گویاتر خواهد بود که با رقم حداقل پانزده درصدی تولید ناخالص داخلی زمان شوروی مقایسه شود. (Jenson, 1994, 17)

در فوریه ۱۹۹۲، یلتسین بر «تقویت جایگاه جدید روسیه در جامعه بین المللی متمدن و تأمین کمک غرب برای اصلاحات اقتصادی» به عنوان «دو اصل اساسی سیاست خارجی روسیه» تاکید کرد. (kyun woo, 2002, 89) کار به جایی رسیده بود که دستگاه سیاست خارجی خواستار اتحاد با آمریکا و دیگر کشورهای غربی و عضویت در ناتو بود، چرا که از این نگاه، مسکو و واشنگتن دو شریک و همکار تلقی می شدند که با یکدیگر در یک مسیر گام بر می داشتند. دست اندرکاران سیاست خارجی روسیه در این دوره، که به «بین الملل گرایان»، «لیبرال ها»، «آتلانتیک گرایان» و یا «غرب گرایان» مشهورند، رفتار خارجی ملایم و انطباق جویانه ای با غرب در پیش گرفتند، به طوری که آندره کوزیرف، وزیر امور خارجه وقت معتقد بود که «دوستی با کشورهای ثروتمند و دموکراتیک از هم آغوشی برادرانه با رژیم های فقیر و استبدادی بهتر است». از نظر او، دموکراسیهای غربی متحدان طبیعی روسیه پنداشته می شدند و روسیه می بایست وضعیت یک «کشور نرمال» و شریک قابل اعتماد در جامعه دول متمدن را پیدا کند. (Balcker, 1998, 170)

اولویت اصلی سیاست خارجی روسیه، عضویت در نهادهای غربی بود، چرا که این کشور برای موفقیت در اصلاحات به حمایت آن نهادها نیاز داشت. آنها امیدوار بودند که پیوستن روسیه به نهادهای بین المللی، به انتقال هنجارهای دموکراتیک به روسیه و تضمین همکاریهای چند جانبه کمک کند. به لحاظ امنیتی، این امید وجود داشت که در پایان جنگ سرد، نقش ناتو تضعیف شده و سازمان امنیت و همکاری اروپا در مسیر یکپارچگی روسیه با غرب، نقش یک نهاد امنیتی برتر را عهده دار شود. توجه به غرب

بی اهمیت شدن آسیا و جهان اسلام را به دنبال داشت. (کولایی، ۱۳۷۶، ۱۸)

همکاری روسیه و غرب در این دوره به سطح بی سابقه ای رسید و روس ها کوشیدند تا خود را به هنجارها و قواعد نهادهای بین المللی و به ویژه سازمان ملل متحد و سازمان امنیت و همکاری اروپا متعهد سازند. آنها همچنین به ادغام در اقتصاد جهانی سرمایه داری همت گماشته و خواهان عضویت در گروه هفت کشور صنعتی جهان شدند و در نهادهایی چون صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، بانک اروپایی بازسازی و توسعه، و شورای اروپا حضور یافتند. (Balcker, 1998, 170)

آغاز نگرانیها و شکل گیری جریانات مخالف (۱۹۹۳-۹۵)

مسائلی چون « برنامه مشارکت برای صلح » توسط ناتو در سال ۱۹۹۴ که به منظور تقویت همکاری سیاسی و نظامی ناتو با کشورهای تازه استقلال یافته ایجاد شد، موجبات نگرانی مسکو را فراهم آورد. هر چند که روس ها به امید تبدیل آن به نهادی جایگزین برای عضویت کشورهای شوروی پیشین، عضویت در برنامه مشارکت برای صلح را پذیرفتند. مسکو با وجود مخالفت های شدید داخلی، در جهت عضویت در ناتو به همکاری با آن در جریان بحران بالکان از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ پرداخت، اما وقتی که در سال ۱۹۹۵، شرایط عضویت در آن سازمان اعلام شد روس ها ناامید شدند.

پنج معیار برای عضویت در ناتو عبارت بودند از: استقرار دموکراسی، احترام به حقوق بشر، اقتصاد بازار، کنترل غیر نظامی نیروهای مسلح، و روابط خوب با دولت های همسایه و حل اختلافات قومی در داخل. اگرچه برخی اعضای ناتو چون ترکیه نیز از نظر معیارهای فوق دارای مشکلات زیادی هستند، اما اعلام چنین معیارهایی در این زمان به معنای دست رد به سینه روسیه بود.

مشکلات سیاست خارجی با غرب، به ویژه زمانی نمایان شد که تحت فشار افکار عمومی در داخل، همکاری با ناتو و سازمان ملل متحد در یوگسلاوی (در جریان جنگ

در کرواسی و بوسنی)، به سوی تمایل به یک شریک برابر با آمریکا و قدرت های بزرگ اروپایی کشیده شد و در نتیجه روسیه به ستیزه و مقابله با طرح های صلح روی آورد. سیاست اتحاد پان اسلاوی طرفداران زیادی پیدا کرد و دومای روسیه در ژانویه ۱۹۹۴، قطعنامه ای تصویب کرد که تحریم علیه صربستان را رد و حملات هوایی ناتو علیه صرب ها را محکوم می کرد. اما تشدید حملات ناتو علیه صرب ها به روس ها نشان داد که از یک سوء همکاری آنها با غرب بی تأثیر است و از سوی دیگر، به افکار عمومی روسیه اهمیت داده نمی شود.

به طور کلی طی سالهای ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ اختلاف نظر در بسیاری از مسائل حیاتی بین المللی، تأثیر مهمی بر روابط روسیه و آمریکا نهاد که می توان به برخورد منافع دو دولت در همکاریهای دو جانبه با کشورهای خارجی نزدیک و صادرات اسلحه و تکنولوژی به کشورهای جهان سوم اشاره کرد. همه اینها به رشد قابل ملاحظه احساسات انتقادی در خصوص رابطه با آمریکا کمک کرد. در نتیجه، دلسردی بسیاری از محافل اصلاح طلب را در جامعه روسیه نسبت به دورنمای اندیشه تبلیغاتی شریک استراتژیک، در پی داشت. مجموعه این مسائل و موضوعات منجر به قدرتمندتر شدن جریانات مخالف شده و یلتسین در آستانه انتخابات جدید ریاست جمهوری (۱۹۹۶) برای بهبود وجهه داخلی خود، ناگزیر به برکناری کوزیرف و روی آوردن به چهره ای غیر لیبرال و محتاط در مقابل غرب نمود.

یکی از مهمترین منتقدان سیاست خارجی کوزیرف، مدیر سازمان اطلاعات خارجی، یوگنی پریماکف بود. کوزیرف متهم شد که روسیه در نتیجه سیاست های وی، متحدان خود را از دست داده و دیگر نمی تواند در اوضاع جهان نقش تعیین کننده ای داشته باشد، و نیز مسکو دیگر برای کشورهای خارجی ترسناک نیست.

از نگاه فوق، دیپلماسی روسیه در نیمه نخست دهه ۹۰ به دلیل آن که تمام سیاست خود را در روابط با ناتو، آمریکا و غرب خلاصه کرده بود، بی اثر و فاقد پارامترهای

معمولی و مطلوب دنیا بود. نادیده گرفتن الزامات ژئوپلتیک، عدم درک منافع ملی روسیه، آرمانی و غیر عملی بون دستور کارهای سیاست خارجی، جهت گیری نسبتاً مبهم و عدم درک و تفاهم در مورد شریک و متحد از دیگر انتقاداتی است که بر سیاست خارجی روسیه در نیمه نخست دهه وارد شده است. همچنین، گفته شده است که در این سالها، میراث شوروی در سازمان ملل متحد به تاراج داده شده و در نتیجه آن، سازمان ملل متحد را به ضمیمه سیاسی ناتو تبدیل نموده است. پس، آنچه که از سال ۱۹۹۳ در رفتار خارجی روسیه مشاهده شد، نشان دهنده تغییراتی اساسی بود که با اصول سیاست خارجی غربگرای سالهای اولیه پس از فروپاشی متفاوت بود. عزم روسیه در انتقال تکنولوژیهای نظامی و فروش جنگ افزار به کشورهای ایران، چین و هند، تأکید بر جدایی ناپذیری جزایر کوریل از روسیه، مخالفت با گسترش ناتو، اقدامات نظامی در سرزمین های شوروی سابق همانند آبخازستان، تاجیکستان، آذربایجان، مولداوی و چچن و مخالفت با جنگ ناتو علیه صربستان از مهمترین رفتارهایی بود که غربیها را نسبت به روسیه نگران ساخت.

اهمیت یافتن خاور نزدیک (۱۹۹۶-۹۸)

برگزیدن یوگنی پریماکف به عنوان وزیر خارجه، که کارشناس مسائل خاورمیانه و دوست نزدیک صدام حسین بود، رضایت افکار عمومی داخل روسیه و نگرانی کشورهای غربی را به دنبال داشت. غربیها او را به عنوان رئیس سازمان اطلاعات و کسی که در جریان بحران خلیج فارس در برابر دیدگان جهانیان صدام حسین را در آغوش گرفته بود، می شناختند. در واشنگتن، پریماکف یک سیاستمدار ضد آمریکایی محسوب می شد و این انتخاب خدمتی به امپریالیسم روسی پنداشته می شد. از نظر آنها، پریماکف طرفدار احیای اتحاد جماهیر شوروی واحد و نظارت مسکو بر همسایگان بود. آنچه در ادبیات روابط بین الملل به عنوان «دکترین پریماکف» مشهور

است. (Pushkov, 1998, 115)

دکترین پریماکف به مجموعه دیدگاه هایی اطلاق می گردد که با روی کار آمدن وی از سال ۱۹۹۶ مطرح گشت. از نظر پریماکف، روسیه نباید صرفاً به ارزش های غربی توجه کند، زیرا دارای موقعیتی منحصر به فرد بر حسب شرایط ژئوپلتیکی و تاریخی است که ریشه در اروپا و آسیا دارد. ویژگی اوراسیایی آن، روسیه را چند قومیتی، چند زبانی و چند مذهبی به شیوه ای که گرایشات متفاوتی را در درون کشور و با همسایگان ایجاد می کند. از این رو، روسیه نمی تواند از منافع و علائق و ارزش هایی که به طور عمده ای متفاوت از جامعه اروپایی - امریکایی است، فرار کند. علاوه بر این، مطابق نگرش اوراسیاگرایی، روسیه منافع مهمی در یک نظام بین المللی چند قطبی برای محدود کردن قدرت آمریکا دارد، چرا که روسیه علائق جداگانه ای دارد که با منافع آن کشور یکسان نیست. در کنار وزیر خارجه، افراد دیگری چون الکسی آرباتف و کاراگانف نیز همین دیدگاه را داشتند و اینها بر خلاف کمونیست ها و ملی گرایان بر این باور نبودند که منافع روسیه لزوماً در مقابل کشورهای غربی قرار می گیرد، بلکه نگرانی اصلی اینها از عدم تعریف روشن منافع ملی روسیه بود.

پریماکف در جست و جوی یک ژئوپلتیک چند قطبی بود که روسیه جایگاه واقعی خودش را در کنار آمریکا و دیگر قدرت های بزرگ بیابد و « سیاست خارجی روسیه در خدمت روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ باشد». دکترین او، تلاش برای ایجاد توازن قدرت در جهان و حفظ روسیه به یک قدرت بزرگ و یا حداقل قدرت دوم بود. برای رسیدن به این هدف، لازم بود که مسکو در سیاست خارجی خود تجدید نظر نموده و با برقراری کنترل دوباره خود بر جمهوریهای تازه استقلال یافته و روابط مستحکم تری با کشورهای مخالف سیاست های دولت آمریکا نظیر چین، هند و ایران و سوریه برای جلوگیری از نفوذ غرب در منطقه، ایجاد نماید. (وحیدی، ۱۳۷۹، ۷۸)

همچنین روابط بهتر با کشورهای خاورمیانه و خاور نزدیک در سرلوحه سیاست

خارجی جدید قرار گرفت. هدف آن بود که در مقابل اتحاد آتلانتیک به رهبری آمریکا، با پیوند نزدیک تر میان روسیه و قدرت های آسیایی، یک موازنه اوراسیایی ایجاد شود.

یکی دیگر از مسائل مهم پیش روی دستگاه سیاست خارجی روسیه در آن زمان، مسئله گسترش ناتو به سوی شرق و همسایگی با روسیه بود و پریماکف با شعار جلوگیری از تحقق این موضوع، وارد وزارت امور خارجه شد و همزمان با مخالفت با گسترش آن پیمان، به توسعه مناسبات و مشارکت با ناتو پرداخت. او به مشکلات روسیه در این رابطه اذعان داشت که «نمی تواند و نمی خواهد پیوستن کشورهای دیگر را به عضویت ناتو و تو کند، اما این کشور حق دارد درباره اوضاع ناگوار ژئوپلیتیکی صحبت کند».

در سیاست نگاه به شرق، روسیه نه به عنوان یک ابر قدرت دارای یک نقش جهانی، بلکه یک «قدرت بزرگ اوراسیایی» پنداشته شد که نقش و منافع خود را در منطقه اوراسیا تعریف می کند و از بالکان تا خاورمیانه و شرق آسیا محدوده های بازیگری خود را نقطه گذاری می کند. با طرح عضویت کشورهای چک، مجارستان و لهستان در ژوئیه ۱۹۹۷ توسعه ناتو وارد مراحل جدی شد. این مسئله صرفاً به وسیله بیانیه اصولی ناتو و روسیه و تشکیل شورای دائمی ناتو- روسیه باعث گردید تا حدودی موجبات آرامش روس ها را فراهم آورد. (40, Ted.G.2001) اما روس ها در سال ۱۹۹۸ از تمدید عضویت خود در « برنامه مشارکت برای صلح ناتو » خودداری کردند.

در سال ۱۹۹۸، آمریکا با هدف محدود کردن روسیه در مسیر احیای نفوذ پیشین، مجموعه ای از کشورهای گرجستان، اوکراین، آذربایجان و مولداوی را در گروهی موسوم به گوام گرد آورد که بعداً ازبکستان نیز به آن پیوست. اما با مجموعه حوادثی که در سال ۱۹۹۹ به وقوع پیوست، شکافی اساسی میان روسیه و ناتو ایجاد شد که آن دو را تا مرز رویارویی نظامی پیش برد. عضویت رسمی سه کشور اروپای شرقی،

درخواست عضویت نه کشور دیگر در قالب « طرح اقدام برای عضویت » عملیات نظامی در یوگسلاوی در جریان بحران کوزوو و تصویب مفهوم استراتژیک جدید ناتو، آخرین ضربه را بر ترتیبات همکاری روسیه و ناتو فرود آورد.

جنگ سرد جدید (۲۰۰۰-۱۹۹۹)

از میان مسائل گوناگون مطرح در روابط روسیه و غرب، دو موضوع از اهمیت و حساسیت بیشتری برخوردار بوده اند: استقلال جمهوریهای جدا شده از شوروی سابق و اقدامات ناتو و بحث گسترش آن. در ارتباط با ناتو نیز سه تحول اساسی مشاهده می شود که به سیاست ضد غربی در روسیه کمک کرده است: بمباران مواضع نیروهای صرب، تجدید نظر در مفهوم استراتژیک ناتو برای اقدام در ورای مرز کشورهای عضو، و دخالت ناتو در کوزوو. در واقع بحران کوزوو نقطه عطف هشدار دهنده ای بود که برای نخستین بار پس از جنگ سرد، روسیه و غرب خود را در دو سوی یک منازعه مسلحانه می دیدند. هفتاد و نه روز بمباران گسترده مراکز صنعتی، ارتباطی و نظامی یوگسلاوی در حالی صورت گرفت که یک سال پیش از آن، بلگراد برای ایجاد اتحادیه ای سه جانبه از کشورهای اسلاو با مسکو و مینسک در مقابل گسترش پیمان ناتو کوشیده بود. در جریان بحران کوزوو، کشورهای مجارستان، رومانی و بلغارستان به روس ها اجازه ندادند که از فضای آنها استفاده کند و آنچه که مسکو از این بحران آموخت این بود که غرب حاضر نیست نفوذ سنتی روسیه را در بالکان به رسمیت بشناسد.

زمانی که اسناد مربوط «تدابیر امنیت ملی»، «تدابیر سیاست خارجی» «دکترین نظامی» در آغاز سال ۲۰۰۰ منتشر شد، مفاد آن به خوبی بیان کننده یک دگرگونی اساسی و بنیادین در سیاست روسیه نسبت به جهان غرب بود. در مفهوم جدید سیاست خارجی روسیه، بر تلاش برای حمایت از منافع ملی جهت نیل به اهداف زیر تأکید شده است: «تضمین امنیت قابل اتکای کشور، حفظ و تقویت حاکمیت و تمامیت سرزمین آن،

دستیابی به جایگاه محکم و دارای حیثیت در جامعه جهانی که با منافع روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ و یکی از مراکز دارای نفوذ همخوانی کامل داشته باشد. همچنین، تأثیرگذاری بر فرایندهای کلی جهانی با هدف شکل دادن به یک نظام جهانی عادلانه و دموکراتیک، شکل دادن به کمر بند حسن همجواری در اطراف مرزهای روسیه، تشویق حذف زمینه های تنش و منازعه و پیشگیری از ظهور آنها در مناطق مجاور فدراسیون روسیه، و حمایت از حقوق و منافع شهروندان روسیه و هم میهنان مقیم خارج. به هر طریق ممکن» (Putin, 2000, 29)

در این سند به چالش ها و تهدیدهای جدید و در حال ظهور نسبت به منافع ملی روسیه، روند رشد یابنده تلاش برای ایجاد یک ساختار تک قطبی جهانی که در آن آمریکا نقش غالب خواهد داشت، و تأکیدی که بر نهادها و مجامع غربی برای تضعیف نقش شورای امنیت سازمان ملل متحد وجود دارد، اشاره کرده است. از این نگاه «استراتژی اقدامات یکجانبه می تواند وضعیت بین المللی را بی ثبات سازد و باعث تنش و مسابقه تسلیحاتی و کشمکش میان دولت ها گردد» ضمن تأکید بر نظام چند قطبی، پیگیری «سیاست خارجی مستقل و سازنده» بر اساس وضعیت ژئوپلیتیکی روسیه به عنوان یکی از بزرگترین قدرت های اوراسیا مد نظر قرار گرفته است. همچنین، اولویت های سیاست خارجی روسیه در سطح جهانی عبارتند از: ساختار نظام بین المللی، امنیت بین المللی، روابط اقتصادی بین المللی، حقوق بشر و حمایت اطلاعاتی از فعالیت های سیاست خارجی (Dobriansky, 2000, 135)

طبق این سند، روسیه علاقمند به سیستم با ثبات روابط بین المللی بر مبنای اصول عدالت، احترام متقابل و همکاری توأم با منافع متقابل است که در چنین سیستمی، سازمان ملل باید مرکز عمده تصمیم گیر روابط بین الملل در قرن ۲۱ باقی بماند و روسیه مخالف تلاش هایی است که برای کم کردن نقش سازمان ملل و شورای امنیت در امور جهانی صورت می گیرد.

همکاری با غرب در برابر تهدید مشترک پس از ۱۱ سپتامبر

در حادثه ۱۱ سپتامبر به سرزمین اصلی آمریکا حمله شد. موضوعی که از طرف واشنگتن در شمار منافع فوق العاده حیاتی قرار دارد. چرا که از سال ۱۸۱۳ تاکنون سرزمین آمریکا هرگز مورد حمله مستقیم قرار نگرفته است. بدین ترتیب، مسئله تروریسم در دستور کار امنیتی آمریکا و ناتو قرار گرفت. در واقع، این حوادث با قرار دادن یک تهدید عینی و مهم در مقابل غرب، نیاز به حفظ ناتو برای مقابله جمعی با آن را بیش از پیش ضروری ساخته و نقش اساسی آن را برای امنیت این کشورها بیش از هر زمان دیگری آشکار می ساخت. همچنین با کنار گذاشتن روسیه از فهرست تهدیدات غرب، به از میان برداشتن فاصله موجود میان ناتو و روسیه کمک نموده و شرایط را برای همکاری فراهم می نمود. این حوادث، روابط آنها را زیر بار فشار روانی کدورت ها و مشکلات سال ۱۹۹۹، به سوی مقابله با تهدید مشترک یعنی تروریسم سوق داد. (Mendelson, 2002, 170)

پوتین در نخستین سخنرانی خود پس از ۱۱ سپتامبر از وجود دشمنان «جهان متمدن» یاد کرد و ضمن اعلام همدردی با دولت آمریکا، حمایت صریح خود را از هر اقدامی که آن دولت ممکن است به اجرا گذارد، ابراز داشت. در ۲۴ سپتامبر نیز طرحی را در این رابطه اعلام کرد که بر اساس آن، تأکید شده بود که مسکو در مواردی چون «مسائل اطلاعاتی، دسترسی به فضای کشورهای آسیای مرکزی، عملیات نجات و جست و جوی بین المللی، و کمک های نظامی و بشردوستانه به گروه های ضد طالبان» با واشنگتن همکاری می کند.

از نگاه غربی ها، پوتین به دستور کار جدید امنیت بین الملل مطرح شده از سوی آمریکا پیوسته است. اما تفسیر روسی قضیه آن بود که آمریکا و ناتو، سیاست های ضد تروریستی روسیه را پس از یک دهه درک کرده اند. روس ها در سالهای اخیر هم در داخل مرزهای فدراسیون روسیه و هم در جمهوریهای پیرامونی خود در آسیای مرکزی

وقفقاز با استقلال خواهی گروه های قومی و مذهبی که بیشتر متأثر از اسلام گرایي افغانستان است رویارو بوده و در بسیاری از موارد به سرکوب نظامی آنها پرداخته اند. اما همواره از سوی اروپاییها و آمریکاییها مورد سرزنش قرار گرفته و در مواردی هم فشارهایی از این ناحیه متحمل شده اند (قضیه چچن).

پوتین با مردود دانستن دیدگاه کسانی که اقدامات آمریکا را از نظر ژئواستراتژیک و به عنوان مرحله ای جدید از نزدیک شدن ناتو و آمریکا به حوزه نفوذ روسیه تحلیل می کردند وضعیت موجود را به عنوان فرصتی جدید برای روسیه در نظر گرفت. این وضعیت جدید را برخی به « پایان کامل آنچه از جنگ سرد باقی مانده بود » تعبیر کرده اند. این بار بر خلاف نیمه نخست دهه ۹۰، روسیه نه از پشت عینک ایده ایستی، بلکه با سرمشق قرار دادن منافع ملی عینی به غرب روی آورده است و همکاری روسیه - ناتو در مقابل تروریسم، بر اساس مفهوم روسی منافع ملی در برخورد با گروه های قومی و مذهبی داخل روسیه و جمهوری های پیرامونی نهفته است. به طور کلی تحولاتی که پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در روابط روسیه و آمریکا اتفاق افتاد، فراتر از همکاری علیه تروریسم و مسئله ناتو است.

روسیه به پنج دلیل، منافع خود را با غرب موازی می دید: آسیب پذیری در مقابل تروریسم و رادیکالیسم اسلام اهل سنت، ضعف روسیه و قدرتمندی آمریکا، نیاز به سرمایه گذاری غرب، منافع طبقاتی نخبگان اقتصادی روسیه، پیشینه فکری و فرهنگی سیصد ساله اروپایی بودن روسیه.

از این رو، مجموعه ای از توافقات طی دوره پس از ۱۱ سپتامبر میان روسیه و آمریکا به عمل آمده و پوتین آن را «پایان واقعی جنگ سرد» نامیده است که بیانیه مشترک سیزده نوامبر ۲۰۰۱، بیانیه مشترک آمریکا و روسیه و معاهده کاهش سلاح های هسته ای در خرداد ۱۳۸۱ (مه ۲۰۰۲) از آن جمله هستند.

پوتین و سیاست خارجی جدید روسیه

با انتخاب مجدد ولادیمیر پوتین، به عنوان رییس جمهور آینده روسیه و با وجود مشکلات عدیده داخلی در این کشور، پوتین در اولین اظهار نظر پس از پیروزی در انتخابات، از سیاست خارجی روسیه ای صحبت به میان آورد که طیفی از تداوم تغییر را تجربه می کند. چنانچه پوتین در اجتماع دهها هزار نفری طرفداران خود در میدان مانژ مسکو که دیمتری مدودیف رییس جمهوری روسیه نیز در آن حضور داشت، بدون اشاره به نام کشور خاصی از جنجال های تبلیغاتی مداخله جویانه غرب در جریان کارزارهای انتخابات ریاست جمهوری کشور انتقاد کرد. وی افزود: ما در مبارزه سالم و منصفانه ای پیروز شدیم و این نه تنها انتخابات ریاست جمهوری، بلکه آزمونی برای مردم روسیه و بلوغ سیاسی آنان بود. پوتین خاطر نشان کرد که این انتخابات نشان داد که هیچ کس نمی تواند اراده خود را بر ما تحمیل کند. وی اضافه کرد: این انتخابات نشان داد که مردم روسیه به سادگی قادر به تشخیص دسیسه های جدید سیاسی دشمنان خود که هدفی جزء نابدی نظام حکومتی این کشور را دنبال نمی کند، می باشند. وی گفت: مردم روسیه امروز نشان دادند که این گونه سناریوها در سرزمین ما تحقق نخواهد یافت. گفتمان پوتین پس از انتخاب به عنوان رییس جمهور آینده روسیه نشان می دهد که این کشور، در دوران جدید زمامداری پوتین با تحولات گسترده ای روبه رو خواهد شد، همانطور که بیشتر در سال ۱۹۹۹، روسیه با پوتین آغازی جدید را تجربه کرد.

روسیه پس از سال ۱۹۹۱ (۱۳۷۰) را می توان کشوری توصیف کرد که شرایط جدیدی را در حوزه داخلی و هم در حوزه خارجی تجربه می کرد. روسیه در دوران پسا شوروی با از هم پاشیدگی داخلی و خارجی گذشته مواجه شده بود و از دیگر سو می بایست ساختارهای جدیدی را برای تحرک در عرصه خارجی ایجاد می کرد. بر این

مبنا مجموع تحولات جدید موجب شد تا فرصت ها و تهدیدهای جدیدی پیش روی زمامداران این کشور قرار بگیرد.

در عرصه سیاست خارجی نیز روسیه، تحولات چشمگیری داشت به نحوی که در دوران پسا شوروی، سیاست خارجی این کشور با فقدان ساختار تصمیم سازی و قابلیت و توان سناریو پردازی منسجم، تصمیمات جزیره ای و منفعلانه رو به رو شده بود. در دوران بوریس یلتسین سیاست خارجی روسیه بیشتر منفعلانه و جزیره ای عمل می کرد. اما با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین در سال ۱۹۹۹ (۱۳۷۹) به عنوان کفیل ریاست جمهوری روسیه، سیاست خارجی این کشور، به گونه ای مشهود تغییر کرد.

به نظر برخی کارشناسان سیاسی، تحولات سیاست خارجی دوران پوتین را شاید بتوان در دو سطح ساختاری و رویکردی طبقه بندی کرد. در این دوران سیاست خارجی روسیه در حوزه ساختاری از بی ثباتی به ثبات نسبی، از ساختار غیر منسجم به ساختاری منسجم، تغییر رویه داد. در حوزه دیگری نیز سیاست خارجی روسیه به شدت به سمت موازنه سازی میان بازیگران بین المللی حرکت کرد.

از نگاه برخی کارشناسان، در آغاز قرن بیست و یکم، وقوع دو رخداد فضای کلان روابط روسیه و غرب (به طور عام) و روابط روسیه و آمریکا (به طور خاص) را دگرگون ساخت. رخداد نخست، ورود پوتین به عرصه سیاست روسیه بود که با نگاهی متفاوت به روسیه و توانایی های این کشور به عنوان رییس جمهور به کاخ کرملین پای گذاشت و رخداد دوم حادثه ۱۱ سپتامبر بود که نظم بین المللی را کاملاً متحول کرد. اما با پایان دوران ریاست جمهوری پوتین و روی کار آمدن مدودیف، سیاست خارجی روسیه در رویکردها دچار چرخشی متفاوت از گذشته شد و سیاست خارجی این کشور که پیش از این با مبنایی اوراسیا گرا اما با تعادلی غرب محور شناخته می شد به یکباره با مبنایی آتلانتیک گرا «غرب گرا» و تعادلی شرق محور اجرایی شد.

بر این اساس و در چنین چارچوبی، با انتخاب مجدد پوتین به عنوان رییس

جمهوری روسیه، به نظر می‌رسد که سیاست‌های خارجی این کشور بار دیگر تحولات جدیدی را به خود خواهد دید. زیرا با توجه به فضای بین‌المللی جدید و تحولات رخ داده، سیاست خارجی پوتین را بایستی تلفیقی از اصول گذشته و رویکردهای جدید تلقی کرد. اینک پوتین به تبعیت از گفتمان امنیتی اوراسیاگرایی به این تعبیر «لرد پالمستون» معتقد است که روسیه منافع دائمی دارد ولی دوستان و دشمنان دائمی ندارد. بر این مبنا، پوتین اهداف کوتاه مدت خود را ناظر بر نظارت موثر بر فضای شوروی سابق، ممانعت از گسترش نفوذ مراکز دیگر قدرت از قبیل آمریکا و چین به این فضا متمرکز کرده است که این رویکرد در طرح اتحادیه اوراسیایی پوتین تبلور یافته است.

همچنین، پوتین در سیاست خارجی خود تلاش می‌کند تا مفهوم چند جانبه‌گرایی را به جای چند قطبی در ادبیات راهبردی بین‌المللی تقویت نماید چرا که در یک فضای چند جانبه‌گرا فرصت برای نقش‌آفرینی روسیه بیش از گذشته خواهد شد. وی در این راستا فضای نوینی برای همکاری با ائتلاف غرب و ساز و کارهای فرا-آتلانتیکی برای دستگاه‌های تصمیم‌ساز راهبردی روسیه، باز تعریف کرده است. شاهد بر مدعا را می‌توان در قضیه سوریه دید. به هنگامی که در سال ۲۰۱۳ ایالات متحده آمریکا، سوریه را به اتهام استفاده از سلاح شیمیایی بر علیه مخالفان خود تهدید به هجوم موشکی نمود. روسیه به طور جدی در مقابل آمریکا ایستاد.

به گزارش منابع خبری، در سند دکترین سیاست خارجی روسیه که در جولای ۲۰۰۸ (تیر ۱۳۸۷) تصویب شد یکی از اولویت‌های اصلی سیاست خارجی این کشور مقابله با یکجانبه‌گرایی و اقدام در فضای چند قطبی تعریف شده است. در این چارچوب شاید بتوان اولویت‌های سیاست خارجی روسیه در دوران جدید پوتین را در اصول ذیل خلاصه کرد:

۱- افزایش نقش روسیه در روند حل و فصل مسایل بین‌المللی

۲- تغییر جهت گیری سیاست خارجی روسیه از غرب (اروپا و آمریکا) به سمت شرق (منطقه اوراسیا، آفریقا و آمریکای لاتین)

۳- عبور از مفهوم دشمن در سیاست امنیتی و خارجی و استفاده از مفاهیم رقابت و همکاری در برابر غرب

۴- کنار گذاشتن مفهوم نظام تک قطبی و اصالت دادن به چند جانبه گرایی بین المللی
۵- مشارکت فعال روسیه در چارچوب نظم نوین جهانی وممانعت از الگوهای رفتاری یک جانبه گرا

سیاست خارجی روسیه اگرچه در دهه گذشته با فراز و نشیب های بسیاری مواجهه بوده، اما به طور حتم نمی توان نقش پوتین به عنوان قوام دهنده سیاست خارجی جدید روسیه را از نظر دور داشت. در واقع پوتین در ساختار سازی سیاست خارجی روسیه پسا شوروی بسیار فعال بوده است. در چنین چارچوبی سیاست خارجی روسیه توانست با مانور بیشتری نسبت به گذشته اقدام کرده و قابلیت تطابق بر اساس روندهای بین المللی را پیدا کند.

به نظر می رسد روی کار آمدن مجدد پوتین در روسیه فرصت دوباره ای را برای وی فراهم کرده است تا همزمان هم از غرب دوری کرده و هم از منافع حاصل از همگرایی با آن در عرصه سیاست خارجی و معادلات منطقه ای و فرا منطقه ای بهره لازم را ببرد. به عقیده کارشناسان روابط بین الملل، رویکرد واگرایی و استقلال روسیه در نقاط مورد اختلاف با غرب، سطح نفوذ این کشور را در عرصه بین المللی افزایش می بخشد.

اوراسیاگرایی، ایران و سیاست خارجی روسیه

اوراسیاگرایی نظریه مشهور در سیاست خارجی روسیه است که از دیر ایام بر رویکردها و رفتارهای مسکو در این حوزه تأثیر داشته است. هواداران این نظریه با

تأکید بر هویت متمایز روسیه از شرق و غرب، بر این مهم تأکید دارند که مسکو باید مواضع مستقلانه‌ای در عرصه بین‌الملل بگیرد و روابط با کشورهای شرق و غرب را بر اساس این هویت متمایز بنا کند. در این میان، از روابط با کشورهای مختلف خاورمیانه از جمله ایران نیز حمایت می‌شود. موسسه مطالعات ایران و اوراسیا (ایراس) برای تطبیق هر چه بیشتر این نظریه و جایگاه ایران در آن، گفتگویی را با الکساندر گلیویچ دوگین، فیلسوف مشهور و سیاستمدار روس و رهبر «جنبش بین‌المللی اوراسیاگرایی» در این کشور، ترتیب داده که خلاصه آن در ادامه از نظر می‌گذرد.

اوراسیاگرایی یک فلسفه سیاسی است که دارای سه سطح خارجی، میانی و داخلی می‌باشد. در سطح خارجی جهان چند قطبی است. بدان معنی که چندین مرکز جهانی تصمیم‌گیری وجود دارد، که یکی از آنها اوراسیاست. منظور از اوراسیا تنها روسیه نیست بلکه روسیه به همراه کشورهای شوروی سابق می‌باشد. در سطح میانی همگرایی کشورهای شوروی سابق در ایجاد مدل فراملی (دولت‌های مختلف) است. در سطح سیاست داخلی به معنای ساختار سیاسی جامعه که به عنوان ارزش در ارتباط با حقوق شهروندی مدل لیبرال و ملی‌گرایی بررسی می‌شود. این سه سطح فلسفه اوراسیاگرایی است که بر مبنای آنها تنها یک شکل سیاست خارجی شکل می‌گیرد که تفاوت با جهانی شدن، جهان تک‌قطبی، ملی‌گرایی، امپریالیسم و لیبرالیسم دارد. (دوگین، ۱۳۹۱، ۳۰)

از نقطه نظر جهان چند قطبی، در تئوری اوراسیاگرایی، ایران نقش کلیدی دارد. پس از انقلاب اسلامی ایران و از نظر جایگاه استراتژیک ایران، این کشور در ایجاد فضای مستقل اوراسیاگرایی گنجانده شده است. اگر قبلاً میان ایران و روسیه درگیری وجود داشت و طرفین مسائل فی‌مابین را با جنگ حل می‌کردند، امروز مسائل موجود تنها از طریق اتحاد صلح‌آمیز و استراتژیک حل و فصل می‌شوند. به این مفهوم که مسکو و تهران امروز مسائلی را با هم حل می‌کنند که قبلاً از طرق نظامی نیز حل نمی‌شد.

منافع ما با یکدیگر همپوشانی کامل استراتژیک دارند. این روند نه از طریق همگرایی، بلکه از طریق اتحاد استراتژیک محقق می شود. ایران شامل همگرایی اوراسیاگرایی نمی شود و تنها کشورهای حوزه شوروی سابق در این گروه وارد می شوند. ایران یک تمدن خاص، یک کشور قدرتمند و مستقل است که باید محترم شمرده. این اتحاد را باید حفظ کرد، ما نباید یک همگرایی مشترک با ایران را فرض کنیم، ایران در حوزه همگرایی اوراسیاگرایی نیست، بلکه ایران شریک روسیه در جهان چند قطبی است. منافع استراتژیک ما در آسیای مرکزی و به طور کلی حوزه منطقه ای به طور کامل همپوشانی دارند. به این ترتیب جایگاه ایران در مدل اوراسیاگرایی چند قطبی مرکزی است و در این مدل، تهران نزدیکترین شریک مسکو است. البته شراکت با ترکیه، چین و هند نیز پیش بینی شده است.

روسیه و ساختار نظام بین الملل

تلاش روسیه در دوره پوتین برای مکان یابی بهتر و بالاتر در ترتیبات نظام بین المللی ترجمانی از نوع برداشت نخبگان این کشور از چگونگی ساختار نظام بین الملل پس از جنگ سرد و آرمان تبدیل روسیه به قدرتی بزرگ است. روسیه از ابتدای دهه نود میلادی و از جمله در دوره پوتین نظام تک قطبی را به عنوان اصل سامان دهنده نظم بین الملل به رسمیت نشناخت و تثبیت آن را مغایر با منافع خود ارزیابی کرد. برای نمونه، پوتین با سخنرانی تند خود در کنفرانس امنیتی مونیخ در دی ۱۳۸۶ (فوریه ۲۰۰۷) یک جانبه گرایی آمریکا و تلاش آن برای تثبیت نظام تک قطبی را به چالش کشید و استقرار این نظام را نه تنها غیر قابل پذیرش، بلکه در شرایط موجود غیر ممکن دانست.

پوتین و دولتمردان او نظام تک قطبی را وضعیتی موقت و ناپایدار می دانستند، که با وقوع تحولات و ائتلاف های جدید درون سیستمی و ظهور مراکز جدید قدرت از

جمله اتحادیه اروپا، چین، هند و روسیه اساس آن به چالش کشیده شده و دیری نمی گذشت که موازنه قدرت به شکلی جدید برقرار می شد. اما به باور آنها، تا شکل گیری نظم حاکم "تک قطبی متکثر"^۱ و یا "شکل متعادلی از تک قطبی"^۲ بود. پوتین با در نظر داشتن ضعف های روسیه هدف مهم این کشور را در دوره گذار به نظم جدید اجتناب از به چالش کشیدن نظم تک قطبی و حتی تلاش برای حفظ ثبات آن می دانست، اما تأکید می کرد که مسکو باید هم زمان گرایش به تکثر در این سیستم را تشویق و تمایل به تثبیت نظم تک قطبی را کاهش دهد.

پوتین مانند برخی واقع گرایان روس به رقابت توأم با تنش و به سان بعضی اورآسیاگراها به رویارویی حتمی، طبیعی و غیر قابل اجتناب در روابط آتی روسیه و غرب معتقد نبود بلکه با رویکردی عمل گرایانه برتری آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت در نظام تک قطبی متکثر را پذیرفت. او همزیستی و انطباق دو سویه و تدریجی روسیه و غرب در سیستم جهانی را ممکن دانست. پوتین بر این مهم تأکید داشت که با وجود پافشاری مسکو بر اهمیت تفاوت های فرهنگی و تمدنی خود، انتخاب سازگاری با الزامات محیط بین المللی امری ناگزیر است. به اعتقاد او، مسکو باید متناسب با تغییرهای جاری و آتی در ساختار نظام بین الملل که سبب تغییر در ماهیت تهدیدها و فرصت ها شده و خواهد شد، در موقعیت، اهداف و ساز و کارهای سیاست خارجی خود تجدید نظر کرده و با شرایط و الزامات جدید این ساختار سازگار شود.

ایده چند جانبه گرایی و روسیه

چند جانبه گرایی به عنوان راه حل نظری و عملی سیاست خارجی روسیه پسا شوروی، با هدف تأکید بر نقش و تثبیت جایگاه این کشور در نظام بین الملل مطرح و به عنوان عنصر ضروری رفتار راهبردی آن مورد توجه قرار گرفت. این ایده بازتاب

^۱ Pluralistic unipolarity

^۲ Moderate unipolarity

نگاه روسیه به نظم بین الملل پس از جنگ سرد و نتیجه درک چگونگی تضمین جایگاه آن در این نظم، ضمن توجه به کاستی های منابع سیاست خارجی و تغییرهای اساسی ایجاد شده در موقعیت نهادی و بین المللی آن بود. مفهوم «جهان چند قطبی» به ویژه با تأکیدات پریماکوف در ادبیات دیپلماتیک روسیه رواج یافت.

از نظر او، روسیه در نظام چند قطبی به عنوان یکی از مهمترین قطب ها در جایگاهی برابر با آمریکا، اتحادیه اروپا، چین و ژاپن قرار داشت و با وجود ضعف اقتصادی، عضویت دائم در شورای امنیت و توانمندی های وسیع هسته ای آن دلیلی بر وجاهت این موقعیت بود.

پوتین ایده چند جانبه گرائی را در چهارچوبی جدید، به ویژه پس از آغاز جنگ عراق و با توجه به تحولات جدید عرصه بین الملل از جمله اصرار آمریکا برای تثبیت نظام تک قطبی، موج دوم گسترش ناتو به شرق، کاهش نقش سازمان ملل و به علت نبود توجه قدرت های غربی به ملاحظات مسکو در دستور قرار داد. عدم دسترسی روسیه به سازوکارهای نهادی و عدم امکان کاربست دیپلماسی دو جانبه فعال برای اعمال تأثیر بر تصمیم سازی آمریکا و ناتو که خود را در مدیریت روندهای بین المللی دارای حق می دانستند. دلیل مهم دیگر تأکید پوتین بر ضرورت توجه به روندهای چند جانبه بود. در ایده چند جانبه گرائی او، بر خلاف اندیشه نظام چند قطبی پریماکوف که هدف اصلی آن به چالش کشیدن موقعیت برتر آمریکا و نهادهای غربی بود، با رویکردی عمل گرایانه و با هدف توسعه اقتصادی بر همگرایی با اروپای بزرگتر، عدم تقابل، توقف مخالفت های بی حاصل با ناتو و همکاری نزدیکتر با آمریکا و متحدان آن از جمله ژاپن تأکید می شد. با این ملاحظه، هر چند پوتین بارها بر اهمیت تثبیت روندهای چند جانبه تأکید کرد، اما چند جانبه گرایی او هیچگاه بار منفی و نگران کننده ای که در کلام اسلاف او قابل مشاهده بود، را نداشت. بر این اساس، یکی از ویژگی های چند جانبه گرائی پوتین تفکیک این مفهوم از مفاهیم تقابل گرایی و

امریکاستیزی بود.

او با جایگزینی «چند جانبه گرایی»^۱ به جای مفهوم «نظام چند قطبی» تلاش کرد مؤلفه های رقابت و همکاری در ایده چند جانبه گرایی را جایگزین عناصر رقابت و تنش در اندیشه نظام چند قطبی سازد. در مفهوم چند جانبه گرایی، روسیه نقشی مثبت برای خود در مشارکت با غرب و حتی آمریکا تعریف می کرد و خود را شریک ترتیبات راهبردی بین المللی به ویژه درباره مسائل امنیتی می دانست. حال آنکه مسکو در مفهوم چند قطبی، مجبور بود برای حفظ جایگاه و موقعیت خود در نظام بین الملل به عنوان یک قطب هزینه های زیادی تقبل کند. در هر دو مفهوم نظام چند قطبی و چند جانبه گرایی، تسلط و تثبیت نظام تک قطبی منافع روسیه در عرصه بین المللی را با چالش مواجه می کرد. با این تفاوت که در فضای چند قطبی این کشور برای حفظ جایگاه و جلوگیری از تثبیت نظام تک قطبی خود را در تنگنای رقابت و تنش با قطب برتر می دید. حال آنکه در فضای چند جانبه گرایی از طریق همکاری با سایر قدرت ها منافع خود را تأمین و مانع شکل گیری نظام تک قطبی می شد.

راهبرد «قدرت بزرگ مدرن هنجارمند»

روسیه در دوره پسا شوروی همواره در پی آن بوده تا خود را به عنوان جانشین این ابرقدرت معرفی کند. تلاش این کشور در این زمینه که در دوره ای با آمریکا در شرایطی برابر، در سراسر دنیا و در تمام جنبه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی، فن آوری و ایدئولوژیک رقابت می کرد، طبیعی به نظر می رسید. اما واقعیت تلخ پسرفت های دوره پس از فروپاشی، تلاش برای رسیدن مجدد به سطح آمریکا را غیر

^۱ چند جانبه گرایی (multilateralism) عبارت از گرایشی به اینکه مدیریت و سامان دهی مسائل بین المللی به جای اینکه به اقدام فردی کشورها متکی باشد، بر اساس اقدام مشترک شمار زیادی از کشورها یا به صورت جهانی صورت گیرد.

قابل باور، پرهزینه و غیر ممکن می نمود. از دست دادن موقعیت ابر قدرتی افزون بر نخبگان، برای عموم مردم که همچنان کشور خود را یکی از بزرگترین قدرت های جهانی می دانستند، باور نکردنی بود.

مرور تحولات دوره ریاست جمهوری پوتین حاکی از تعهد او به راهبرد « قدرت بزرگ مدرن هنجارمند» به عنوان سازوکار مناسب احیای جایگاه روسیه در عرصه بین الملل است. او برای تحقق این هدف، روسیه را به سرعت به تعامل با غرب و ترتیبات نوین جهانی سوق داد و تلاش کرد برای دستیابی به شناخت بهتر از مسائل و یافتن سازوکاری برای جستجو مشترک راه حل، به درکی مشترک با غرب دست یابد. او در همان حال، خود را به حفظ منافع و خصوصیات ویژه روسیه نیز متعهد می دانست و به مفهوم « موقعیت قدرت بزرگ » به عنوان جزء اساسی فرهنگ و روح روسیه اعتقاد داشت. پوتین بر این باور بود که این مفهوم در جایگاه یک الگوی پایدار تاریخی و فرهنگی، بدون توجه به شرایط داخلی، به نوع درک روسیه از تحولات بین المللی شکل می دهد.

عدم مقابله جویی در فضای وابستگی متقابل

پوتین دریافته بود که در شرایط موجود بین الملل، پوییش وابستگی متقابل گسترش یافته است و باید بر سازگاری تعدیل شده بین منافع ملی و بین المللی تأکید شود. به این ترتیب، دولت پوتین معتقد به «وابستگی متقابل مبتنی بر چند جانبه گرایی»^۱ در شرایطی از همکاری ها و وابستگی متقابل دولت- ملت ها بود که بر تعامل مثبت جهت تأمین منافع تأکید دارند. با این ملاحظه، تلاش پوتین آن بود تا در سیاست خارجی خود مفاهیم مشترک پوییش وابستگی متقابل از جمله همگونی منافع بازیگران با وجود اختلاف، لزوم بازی مثبت، ناتوانی بازیگران ملی به تأمین منفردانه منافع و دفع تهدیدات

^۱ Interdependence Based on Multilateralism

و وجود مجاری متعدد تعامل را مورد نظر قرار دهد.

هدف پوتین تسریع فرآیند نوسازی به منظور جبران پسرفت های روسیه از جایگاه شایسته خود در نظام بین الملل بود. او همکاری، عدم تقابل و تعامل مثبت با همه کشورها را از پیش شرط های اساسی تحقق این منظور می دانست و به هیچ « راه ویژه ای» اعتقاد نداشت. بر این اساس، روسیه در تعامل های خارجی خود به جای بازی حاصل صفر بازی با حاصل متغیر را مورد توجه قرار داده و به جای یک ایده خاص، بر رویکردی ترکیبی متشکل از عناصر مثبت ایده های مختلف تأکید می کرد. (Dmitri, 2004, 29) پوتین به خوبی می دانست که نوسازی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که هدف مهم سیاست خارجی دولت او بود، تنها در سایه تعامل مثبت و نه رویارویی قابلیت تحقق می یافت.

به عقیده پوتین نیز هر چند ممکن بود برخی مردم و نخبگان سیاسی با رویکرد همکاری جویانه او با غرب موافق نباشند، اما همچنان که واقعیت جایگاه محدود روسیه در عرصه بین الملل بهتر درک می شد، به همان میزان از علاقمندی آنها به درگیری در این عرصه نیز کاسته می شد (Masha, 2002, 100)

نتیجه گیری

پوتین با تأکید بر توسعه مفهوم سیاست خارجی و امنیتی روسیه به ابعاد «سخت» و «نرم» بر این باور بود که فرصت ها و تهدیدهای ملی در طیفی وسیع از موضوع ها قابل تفکیک است. در دنیای وابستگی های متقابل، روابط روسیه با کشورهای دیگر می تواند از تعامل های نرم اقتصادی تا سخت نظامی و در وضعیت های مختلف هم سویی یا تضاد قرار گیرد. با این ملاحظه، تلاش تصمیم سازان سیاست خارجی روسیه در دوره پوتین آن بود تا منافع ملی را در هر حوزه خاص به شیوه های متفاوت و به کارآمدترین وجه ممکن برآورده سازند. آنها با تأکید بر اصل « شرط بندی روی قوی تر»

و استفاده از موثرترین ابزارها برای تحقق اهداف سیاست خارجی، تلاش داشتند در هر زمینه خاص با کشورها، نهادها و سازمان‌ها همکاری کنند که در آن زمینه بیش از سایرین در پیشبرد منافع ملی ثمر بخش باشد.

برخی از تحلیل‌گران برای توصیف این وجه از رویکرد سیاست خارجی روسیه از اصطلاح «گزینش‌گری عمل‌گرایانه» استفاده کرده و معتقدند دید واقع‌گرایانه به تجربه‌های پیشین در عرصه خارجی، سرخوردگی از غرب، واقع‌گرایی در ارزیابی محدودیت منابع، تمرکز بر اولویت‌ها، رویکرد غیرایدئولوژیک در پیگیری اهداف، تأکید بر «عزت‌مندی روشن بینانه ملی» و توجه حداکثر به عامل اقتصاد در حوزه خارجی مهمترین عوامل شکل‌گیری این رویکرد در سیاست خارجی پوتین بودند. او بر اساس این اصل، با تأکید بر ضرورت همگرایی روسیه با فرآیندهای جهانی، بر این اعتقاد بود که این کشور نباید از هیچ‌یک از بخش‌های دنیا از جمله اروپا و آمریکا جدا باشد، بلکه رابطه با غرب، شرق و جنوب را باید هم‌زمان و به عنوان اجزاء این فرآیند مورد توجه قرار دهد. به این اعتبار، تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی روسیه در دوره پوتین از بزرگ‌نمایی اهداف و ائتلاف‌های خارجی بلندمدت حمایت نکرده، بلکه بر عکس در انتخاب شرکای خارجی کاملاً انتخابی و گزینشی عمل می‌کردند تا حداقل جایگاه خود را به عنوان قدرت دوم جهان تثبیت نمایند.

دولت پوتین بر اساس این رویکرد تلاش کرد به مباحث سنتی در خصوص انتخاب شرکای خارجی خاتمه داده و اصل کارآمدی طرف تعامل در تأمین منافع ملی را بدون تأکید بر ماهیت آن مورد نظر قرار دهد.

پوتین بر این باور نبود که متحدان مسکو تنها در غرب حضور دارند، به همین دلیل رابطه با غرب را به نحوی دنبال نمی‌کرد که مانعی برای توسعه روابط این کشور با سایر کشورها و مناطق باشد. به عقیده وی روسیه نمی‌تواند یک سیاست خارجی کاملاً غرب‌گرا و یا شرق‌گرا را در پیش گیرد، موقعیت ژئوپولیتیکی این کشور به گونه‌ای

است که منافع آن در سمت های مختلف قرار دارد.

پوتین بر اساس اصل تعامل گزینشی تلاش کرد در سیاست خارجی خود سیاست « ائتلاف سازی گسترده» که تا حد ممکن دارای پایه های متعدد باشد را در پیش گرفته و از این طریق هزینه ارتقاء جایگاه این کشور را کاهش دهد. با این ملاحظه، مسکو به جای پی گیری مشارکت راهبردی با غرب یا شرق، همکاری با کشورها و طرف های «هم اندیش» خود از جمله چین و هند در آسیا و آلمان و فرانسه در اروپا را مورد تاکید قرار داد. پوتین می دانست که در سالهای آینده آمریکا برتری خود بر جهان را حفظ خواهد کرد، اما بر این باور بود که با تقویت قدرت سایر کشورها، تحولی در این معادله صورت خواهد پذیرفت. در آن شرایط روسیه می تواند در ترتیبات نظام بین الملل به موقعیت بهتر دست یابد. بر این اساس، مسکو برای ارتقاء جایگاه و افزایش نفوذ خود در عرصه بین الملل، ایجاد « ائتلاف های بی دردسر» با هر نهاد و یا کشور کارآمد را در دستور قرارداد. این رویکرد مبتنی بر سیاست « ابر قدرتی سهل الوصول» بود، به این معنا که روسیه به جای اینکه به تنهایی بهای افزایش نفوذ جهانی خود را بپردازد، مبادرت به ایجاد ائتلاف های قابل اعتماد و موقت برای تقسیم این هزینه ها می کرد تا بتواند شناسایی دیگران را به عنوان قدرت دوم جهان به دست آورد.

منابع

- بخشایش اردستانی، احمد (۱۳۸۸)، **جمهوری اسلامی ایران و بازیگران نظام بین الملل**، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز.
- "تقابل سیاست خارجی آمریکا و روسیه در خاورمیانه" (شهریور ۱۳۹۱)، **فصلنامه موسسه مطالعات اندیشه سازان نور**.
- "روسیه و سیاست خاورمیانه ای جدید" (بهمن ۱۳۹۱)، گروه تحقیق و تفسیر خبر، **سایت خبرگزاری ایرنا**.
- وحیدی، موسی الرضا (تابستان ۱۳۷۹)، "پوتین و تصویر آینده روسیه"، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۳۰.
- کولایی، الهه (تابستان ۱۳۷۶)، "تحول در سیاست خاورمیانه ای روسیه"، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۱۸.
- Aron Leon and Kenneth Jenson (1994), **The Emergence of Russian Foreign Policy**, Washington D.C., U.S. Institute of peace press.
- Balcker, Coit d. (1998), "Russian and the West", in **The New Region Policy**, ed. M. Mandelboum, New York, council on Foreign Relations Books.
- Carpenter, Ted G. (2001), **ATO Enters the 21st Century**, London, Frank Cass.
- Dobriansky Paul (winter 2000), "Russian Foreign Policy: Promise or Peril", **the Washington quarterly**.
- Ljipman, Masha (December 25, 2002) "Russia's Values", **Washington post**.
- Kyun Woo, Pyung (Spring 2002), "Russian National Interests and Foreign Policy", **Pacific Focus**, Vol. 17, No. 1.
- Mendelson, Sarah (Winter 2002), "U.S- Russian Military Relations: Between Friend and foe", **The Washington**

Quarterly.

- Pushkov, A. (1994), “The Primakov Doctrine and a New European order”, **International Affairs** (Moscow), vol. 4.

- The foreign policy concept of the Russian federation approved by V . Putin, **Russia today**, June 28, 2000.

- Trenin, Dmitri (February 25, 2004), “New Tendencies in Russia's foreign policy”, **Carnegie Endowment for International Peace**.

Archive of SID